

پناهیان: قرآن با زائل کردن تکبر، ما را آماده ولایت‌پذیری می‌کند

پناهیان: کسانی که نمی‌توانند امامت را تحمل کنند، مشکل‌شان تکبر است. لذا نسبت دیگر بین قرآن و امامت این است که قرآن تکبر انسان را زائل می‌کند و وقتی تکبر انسان زائل شد، ولایت‌پذیر و امام‌پذیر می‌شود. چه کسی درست قرآن خوانده و با قرآن هدایت شده است؟ کسی که بعد از قرآن خواندن، آماده ولایت‌پذیری شود یا ولایت‌پذیری‌اش بالا برود. چون قرآن یک طوری دل ما را صفا می‌دهد که خود به خود آماده پذیرش امر امامت می‌شویم.

حجت الاسلام پناهیان به مناسبت ماه مبارک رمضان ۳۰ شب در مصلى بزرگ امام خمینی با موضوع «خدا چگونه انسان را هدایت می‌کند؟» سخنرانی می‌کند. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در جلسه سیزدهم را می‌خوانید:

سه مرتبه مهم هدایت: ۱. هدایت مستقیم توسط خدا ۲. هدایت با کتاب ۳. هدایت با ولی خدا

اولین مرتبه هدایت، هدایت مستقیم و بی‌واسطه است، یعنی گاهی اوقات خداوند، مستقیماً بنده خودش را هدایت می‌کند. وقتی می‌گوییم: «گاهی اوقات» به این معنا نیست که خدا بعضی‌ها را مستقیماً هدایت می‌کند و بعضی‌ها را مستقیماً هدایت نمی‌کند. خداوند تمام بندگان را در حد و مرتبه‌ای مستقیماً هدایت می‌کند. اینکه ما مفلوط به فطرت الهی هستیم و اینکه خدا در عالم ذر، از ما تعهد گرفته است (إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ؛ اعراف/۱۷۲) مراتبی از این هدایت مستقیم الهی است.

مرتبه دیگری از هدایت، هدایت با کتاب خدا است که این هدایت با کتاب خدا، خود به خود ما را به مرتبه دیگری از هدایت سوق می‌دهد که هدایت به سوی ولی خدا یا امام است. شخص «ولی خدا» یکی از وسایل یا عوامل مهم هدایت است که از جانب پروردگار برای هدایت بندگان قرار داده شده است.

همان‌طور که در حدیث ثقلین تأکید شده این دو ثقل با عظمت (قرآن و امام) دو عامل مهم هدایت هستند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من از بین شما می‌روم دو امر با عظمت (دو عامل بزرگ هدایت) در بین شما می‌گذارم، کتاب خدا و امامت که این دو عامل از هم جدا نمی‌شوند تا روزی که در کنار حوض کوثر نزد من بیایند» (أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الثَّقَلَانِ قَالَ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ؛ تفسیر قمی/۱/۱۷۳) و (إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَصِلُوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا - كِتَابُ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ؛ کافی/۴۱۵/۲)

نسبت بین قرآن و امامت: ۱- قرآن با زائل کردن تکبر، ما را آماده ولایت‌پذیری می‌کند

در اینجا می‌خواهیم نسبت بین این دو عامل هدایت (قرآن و امام) را از سه جهت ذکر کنیم. در جلسه قبل گفتیم که یکی از فراوان‌ترین آثار روحی و معنوی آیات قرآن این است که تکبر را از دل انسان زائل می‌کند. اگر قرآن روی ما اثر بگذارد و تکبر را از دل ما زائل کند، وقتی به امام، ولی خدا یا نبی خدا برسیم، بدون تکبر سخن او را می‌پذیریم و در مقابل او شاخ و شانه نخواهیم کشید.

یک نسبت بین «قرآن» و «امامت» این است که اگر قرآن ما را خوب تربیت کند، تکبر را از دل ما برمی‌دارد و وقتی تکبر از دل ما برداشته شد، آماده ولایت‌پذیری خواهیم شد.

مهمترین مشکل بر سر پذیرش امامت این است که مردم حاضرند تکبر خود را در مقابل خدا، کنار بگذارند اما حاضر نیستند تکبر خود را در مقابل امام، کنار بگذارند و به امام تواضع کنند، کم‌اینکه ابلیس حاضر بود تکبر خودش را در مقابل خدا، کنار بگذارد اما در مقابل آدم (ع) نتوانست تکبرش را کنار بگذارد.

کسانی که نمی‌توانند امامت را تحمل کنند، مشکل‌شان تکبر است. لذا نسبت دیگر بین قرآن و امامت این است که قرآن تکبر انسان را زائل می‌کند و وقتی تکبر انسان زائل شد، ولایت‌پذیر و امام‌پذیر می‌شود. چه کسی درست قرآن خوانده و با قرآن هدایت شده است؟ کسی که بعد از قرآن خواندن، آماده ولایت‌پذیری شود یا ولایت‌پذیری‌اش بالا برود. چون قرآن یک طوری دل ما را صفا می‌دهد که خود به خود آماده پذیرش امر امامت می‌شویم.

۲- قرآن ما را دین استوار هدایت می‌کند / عامل استواری دین، امامت است

امام صادق (ع) درباره آیه شریفه: «این قرآن، هدایت می‌کند به آن چیزی که اقوام است؛ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لَأْتَىٰ هِيَ أَقْوَمٌ» (اسراء/۹) می‌فرماید: یعنی قرآن شما را به امام هدایت می‌کند؛ قَالَ: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ» (کافی/۱/۲۱۶) اقوام، قیم و قیماً، توصیفات است که در قرآن، برای دین ذکر شده است. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَئِيمِ؛ روم/۴۳) و (إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا؛ انعام/۱۶۱) اقوام به معنای استوار و ایستاده است. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه می‌فرماید: قیام، ضد قعود است و یکی از معتدل‌ترین حالات آدمی است. و انسان در این حال از هر حالت دیگری نسبت به کارهایش مسلط‌تر است. اینکه می‌فرماید دین شما «اقوام» است یعنی استوار است، در حالت قیام است و برای اداره حیات بشر، خیلی مسلط و قوی است. (ترجمه تفسیر المیزان/۱۳/۶۲-۶۴)

با توضیح علامه طباطبایی، دین اقوام یا دین استوار، دینی است که در اداره حیات بشر، بسیار قوی است یعنی می‌تواند خیلی محکم و با قدرت، حیات بشر را اداره کند. لذا ترجمه آیه این‌طور می‌شود: این قرآن هدایت می‌کند به سوی دینی که اقوام (استوارتر) از هر دین و مسلط‌تر بر اداره امور بشر است.

حالا اگر یک دین بخواهد حیات بشر را به خوبی اداره کند، به چه چیزی نیاز دارد؟ طبیعتاً نیاز به نظام سیاسی دارد و محور نظام سیاسی اسلام، امامت است. لذا امام صادق (ع) می‌فرماید: «يَهْدِي لَأْتَىٰ هِيَ أَقْوَمٌ» یعنی «يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ» (کافی/۱/۲۱۶) یعنی ما را به امام هدایت می‌کند. چون عامل استواری دین، امامت است. عاملی که موجب می‌شود ستون خیمه دین، محکم بایستد، امام است. و در آیه فوق در ضمن معنای «أَقْوَمٌ» در واقع دارد به مفهوم امامت اشاره می‌کند.

دینی که استوار نیست، مردم را به خوب بودن بره‌وار دعوت می‌کند و باعث می‌شود گرگ‌ها بر مردم مسلط شوند

دینی که اقوام نباشد، چگونه دینی است؟ دینی است که خیلی راحت به آن حمله می‌کنند، راحت آن را تحریف می‌کنند و آن را پاره پاره می‌کنند. دینی که به شما بگوید یک‌سری کارهای خوب (مانند نماز و زکات و ...) انجام دهید اما درباره اینکه وقتی دزدان بشریت به شما حمله کردند و شما را غارت کردند، هیچ توصیه‌ای نکرده باشد که «چگونه در مقابل این غارتگری‌ها بایستید؟» دین اقوام نیست. چون اگر دینداران و نمازخوان‌های شما را غارت کردند، دین شما هیچ پیشنهادی ندارد که چگونه در مقابل این غارتگری بایستید؟ اگر شما را به بردگی کشیدند، این دین می‌گوید: «من فقط خواستم شما آدم‌های خوبی شوید، به بردگی و بدبختی شما کاری ندارم. فقط می‌توانم به شما توصیه کنم صبر کنید و تحمل کنید!» این همان دینی است که مارکسیست‌ها می‌گفتند: افیون توده‌هاست. این دینی است که مردم را خواب می‌کند و یک عده‌ای گرگ را بر مردم مسلط می‌کند.

دین اقوم، دینی است که بتواند حیات بشر را اداره کند نه اینکه یکسری آدم خوش اخلاق و بره‌وار درست

کند که هر گرگی بتواند آنها را بدرَد

- اگر یک دین، مردم را به خوب بودن بره‌وار دعوت کند باعث می‌شود گرگ‌ها این مردم خوب را بپرند و دین آنها هم نمی‌تواند برای این مردم کاری انجام دهد. در این صورت این دین «اقوم» نیست. دین اقوم، دینی است که بتواند حیات بشر را اداره کند نه دینی که فقط چندتا نصیحت و توصیه اخلاقی برای مردم داشته باشد و یکسری آدم‌های اخلاقی و گردن شکسته درست کند که هر کسی خواست بتواند این آدم‌های اخلاقی را مثل بره‌های سر به زیر، غارت کند و از آنها سوء استفاده کند.
- دین باید، اقوم باشد. دین باید برای رساندن بشر به هدایت، بپر قدرت باشد و الا این دین، یک عده بره‌های خوش اخلاق ولی گردن شکسته درست می‌کند که هر گرگی بتواند آنها را بدرَد.
- امام حسن مجتبی(ع) می‌فرماید: «ای مردم! کسی که دلسوز دین خدا باشد و سخن خدا(قرآن) را دلیل و راهنمای خودش بگیرد، به آن دینی که اقوم است، هدایت می‌شود: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ نَصَحَ لِنَفْسِهِ وَ أَخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِبَيْتِي هِيَ أَقَوْمٌ» (تحف‌المقول ۲۲۷) در اینجا هم امام حسن(ع) یک تعبیری نزدیک به آیه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِبَيْتِي هِيَ أَقَوْمٌ» (سراء ۹/۷) به کار می‌برند. و معنایش این می‌شود که اگر مردم، کتاب خدا(قرآن) را خوب بخوانند، خود به خود به «امام» خواهند رسید. یعنی قرآن دست ما را می‌گیرد و به سوی امام می‌برد. چون قرآن به ما دین استوار و قوی می‌دهد، و ستون خیمه این دین استوار، «امامت» است.

خدا چگونه با موضوع امامت، ما را به یک دین استوار و قوی می‌رساند؟

- خداوند چگونه با موضوع امامت، ما را به یک دین استوار می‌رساند که این دین بتواند محکم و بپر قدرت، روی پای خودش بایستد؟ امام چگونه ستون خیمه دین و جامعه دینی قرار می‌گیرد؟ به این صورت که این دین یک امام معرفی می‌کند و بعد، از مردم طلب می‌کند: «چه کسانی می‌آیند این امام را یاری کنند؟» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِمَنْ لِيُخَوِّرِينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: ص/۱۴) وقتی یک عده‌ای بیایند و این امام را یاری کنند، در این صورت این امام می‌تواند با بزرگواری و بدون دیکتاتوری، جامعه را اداره کند. بر همین اساس ۱۴۰۰ سال است که ما منتظر هستیم ۳۱۳ نفر یار، دور امام زمان(ع) جمع شوند تا او بر اساس همین اصل، بتواند جهان را اداره کند. مشکل امام حسن(ع) نیز همین بود که یاران و اطرافیان او را یاری نکردند بلکه به ایشان خیانت کردند.
- یک دین باید بتواند خودش را حفظ کند و جامعه را اداره کند. دین باید بتواند در اداره حیات بشر، قوی باشد و همه ابعاد جوامع بشری را اداره کند و دین ما حول محور امامت و ولایت، این کار را انجام می‌دهد. البته این طور نیست که یک امام به تنهایی و با نفس قدسی‌اش همه مسائل را حل کند. اگر این طور بود، خود پیامبر(ص) این کار را انجام می‌داد، ولی پیامبر(ص) نیز به کمک یاران‌شان این کار را انجام داد. جالب این‌جاست که ۳۱۳ نفر، تعداد یاران پیامبر اکرم(ص) در جنگ بدر بود، یعنی نبردهای پیامبر(ص) نیز با ۳۱۳ نفر یار شروع شد.

۳- گاهی اول امام، انسان را هدایت می‌کند و بعداً انسان به قرآن می‌رسد

- بین قرآن و امامت یک نسبت دیگری نیز وجود دارد. گاهی اوقات اول امام، انسان را هدایت می‌کند و بعداً این انسان به قرآن می‌رسد. گاهی اوقات اول یک امام، تکبر تو را زائل می‌کند، دل تو را می‌برد و تو را آماده می‌کند و بعد تو قرآن را می‌پذیری. مثل بسیاری از کسانی که به محضر پیامبر(ص) می‌آمدند و وقتی ایشان را می‌دیدند به کتاب او ایمان می‌آوردند. هرچند برخی نیز بودند

که کتاب او را می‌دیدند و به او ایمان می‌آوردند. مانند اینکه گاهی قرآن دست ما را می‌گیرد و به امام حسین(ع) می‌رساند، گاهی نیز امام حسین(ع) دست ما را می‌گیرد و به قرآن می‌رساند.

- پیامبر اکرم(ص) نیز همان روز اول که خواستند مردم را دعوت کنند، ابتدا فرمودند: آیا به من اطمینان دارید؟ اگر به شما بگویم دشمن در کمین شماست آیا سخن مرا قبول می‌کنید؟ گفتند: بله قبول می‌کنیم. پیامبر(ص) فرمود: حالا که مرا قبول دارید و تصدیق می‌کنید من به شما می‌گویم که رسول خدا هستم (قَالَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ مُضِيحِكُمْ أَوْ مُمْسِكُمْ مَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَنِي قَالُوا بَلَى قَالَ فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ: مناقب آل ابیطالب ۴۶/۱)

کسی که برای قتل پیامبر(ص) آمده بود و توسط امام حسن(ع) هدایت شد و بعد پیامبر(ص) به او قرآن

آموزش داد

- یکی از اصحاب پیامبر(ص) می‌گوید: ما همراه پیامبر(ص) و علی(ع) و برخی از اصحاب مشهور، داشتیم به خارج شهر می‌رفتیم. امام حسن(ع) نیز که آن موقع، کودک بود، همراه پیامبر(ص) بود و مورد لطف و محبت خاص پیامبر(ص) قرار می‌گرفت. حضرت فرمود: الان کسی می‌آید که رفتار و گفتاری از او سر می‌زند که شما ناراحت می‌شوید و پوست بدنتان می‌لرزد ولی هیچ اقدامی نکنید. بعد یک کسی آمد که یک عصا(چماق) در دست او بود و با بی ادبی پرسید: در بین شما پیامبر کیست؟ گفتند: با پیامبر چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم او را بکشم. او دروغ‌گویی است که جامعه را بهم ریخته است!
- یاران حضرت می‌خواستند اقدامی علیه آن مرد گستاخ انجام دهند، ولی پیامبر(ص) اجازه نداد و شروع کرد با آن مرد، سخن گفتن. آن مرد از پیامبر(ص) پرسید: دلیل تو برای ادعاهایت چیست؟ حضرت فرمود: می‌خواهی یکی از اعضای بدن من با تو سخن بگوید؟ این جگر گوشه من است؛ حسن! تو با سخن بگو!
- امام حسن(ع) شروع کرد با او سخن گفتن و ابتدا یک شعری خواند که در آن شعر، حال آن مرد را وصف کرد. آن مرد با شنیدن این شعر، جا خورد و آن همه خشم او تبدیل به لبخند شد. امام حسن(ع) فرمود: می‌خواهی به تو بگویم که از صبح تا به حال بر تو چه گذشته است؟ تو با قبیله خودت فرار گذاشته‌ای که پیامبر(ص) را به قتل برسانی و آنها خرج خانواده تو را بدهند. و صبح که داشتی می‌آمدی، طوفان سر راه تو آمد و بعد هم تمام حالات آن مرد را توصیف کرد. آن مرد به امام حسن(ع) گفت: گویا تو در تمام لحظات با من بودی! حضرت فرمود: خداوند اگر بخواهد این آگاهی را به بنده‌اش می‌دهد.
- آن مرد همان‌جا ایمان آورد. در این‌جا اول آیات قرآن را نشنید که با قرآن به امام هدایت شود بلکه جوله‌ای از ولی خدا را دید و بعد دلش به خدا جذب شد. بعد هم پیامبر(ص) به او قرآن آموزش داد. او بعد از اینکه مسلمان شد، از پیامبر(ص) خواست که اجازه بدهد او برود و قوم خود را هدایت کند و این کار را انجام داد. «فَمَا قَطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صِ كَلَامَهُ حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْنَا أَعْرَابِيٌّ يَجْرُ هِرَاوَةٌ لَهُ فَلَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صِ إِلَيْهِ قَالَ... ؛ بحار/۴۳/۳۳۴)

علامه طباطبایی: قرآن همیشه بعد از موضوع امامت، از هدایت سخن گفته/ هدایتی که خدا آن را از شؤون

امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست

- علامه طباطبایی می‌فرماید: در قرآن کریم هر موقع، امامت ذکر شده است، بعدش از هدایت سخن گفته شده است، یعنی شأن امامت این است که هدایت کند. مانند این آیه: «ما آنها را امامانی قرار دادیم که هدایت می‌کنند به امر ما؛ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/۷۳)

• اگر می‌گوییم که امام عامل هدایت است، این یک سخن قرآنی است که با صراحت و تکرار در قرآن کریم آمده است. اما هدایتی که توسط امامت صورت می‌گیرد، یک نکته بسیار لطیف هم دارد.

• علامه طباطبایی در تفسیر «أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/۷۳) می‌فرماید: «این هدایت که خدا آن را از شوون امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست، چون می‌دانیم که خدای تعالی ابراهیم را وقتی امام قرار داد که سالها دارای منصب نبوت بود، هم چنان که توضیحش در ذیل آیه "إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا" گذشت، و معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست، پس هدایتی که منصب امام است نمی‌تواند معنایی غیر از رساندن به مقصد داشته باشد، و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است، که با آن تصرف راه را برای بردن دلها به سوی کمال، و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می‌سازد و چون تصرفی است تکوینی، و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می‌گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی، که صرف اعتبار است، بلکه همان حقیقتی است که آیه شریفه "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ" آن را تفسیر می‌کند... از اینجا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است» (ترجمه تفسیر المیزان/۱۴/۴۲۹)

• هدایت بعد از امامت، با هدایت در زمان نبوت صرف فرق می‌کند. هدایت در زمان نبوت صرف به معنای راهنمایی است اما هدایت بعد از امامت، چیزی بیشتر از راهنمایی است و به این معناست که دست تو را می‌گیرد و تو را می‌برد. «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» آن هدایتی است که تأثیر تکوینی در رسیدن به مقصد دارد (البته بر روی کسی که این هدایت را پذیرفته است) تو اگر امامت یک امام را بپذیری، او تو را در آغوش می‌گیرد و به مقصد می‌رساند، نه اینکه فقط به تو راه را نشان دهد. شما اگر امامت را بپذیرید در جان شما تصرف می‌شود و جان شما به سوی مقصد اعلی کشانده می‌شود و شما را به مقصد می‌رساند.

• ارتباط ائمه هدی(ع) با ما فقط این نیست که ما را راهنمایی کنند بلکه یک چنین هدایت و تأثیر تکوینی در رسیدن ما به مقصد دارند. همان طور که جلسه قبل درباره تأثیر قرآن عرض کردیم که قرآن خودش با روح انسان یک کارهایی انجام می‌دهد و یک آثاری بر دل انسان دارد، غیر از معارفی که معانی آیات به ما منتقل می‌کنند.

عالی‌ترین مرتبه هدایت «ایصال به مطلوب» است / امام دست انسان را می‌گیرد و او را به مقصد می‌رساند

• عالی‌ترین مرتبه هدایت «ایصال به مطلوب» (رساندن به مقصد) است. امام، دست انسان را می‌گیرد و او را به مقصد می‌رساند نه اینکه فقط راه را به او نشان دهد و بگوید حالا خودت برو! امام می‌تواند در وجود ما هم تصرف کند. امام فقط «مِصْبَاحُ الْهُدَى» نیست بلکه «سَفِينَةُ النَّجَاةِ» هم هست. مصباح الهدی (چراغ هدایت) در ساحل می‌ایستد و چراغ می‌زند و می‌گوید به این سمت حرکت کنید. اما سفینه النجاه (کشتی هدایت) خودش می‌آید و دست تو را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند.

• یکی از اهالی شام به مدینه آمده بود، وقتی امام حسن(ع) را دید، شروع کرد به ناسزا گفتن. امام حسن(ع) یک نگاهی به او انداخت و فرمود: تو اهل شام هستی؟ آن مرد شامی تعجب کرد از اینکه بعد از آن همه ناسزا گفتن، امام(ع) چقدر عادی با او برخورد کرد. گفت: بله. بعد امام(ع) فرمود: در مدینه جایی را نداری؟ بیا به منزل ما برویم تا از تو پذیرایی کنم. مرد شامی بسیار شرمنده و خجالت‌زده شد و به امامت حضرت شهادت داد و ایمان آورد. و تا وقتی در مدینه ماند، مهمان حضرت بود. (أَنَّ شَامِيًّا رَأَى رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرِدُ فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ وَ قَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ أَطَّلَعْتَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ سُبِّهْتَ فَلَوْ اسْتَبْتَنَّا أَغْتَبْنَاكَ... فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلِمَاتِهِ بَكَى ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ

أَبْغَضَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفَهُ إِلَيَّ أَنْ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ؛ مناقب آل ابيطالب/۴/۱۹)

• در این داستان، امام حسن(ع) به خاطر یک لیاقتی که در وجود آن مرد شامی دیده بودند، در قلب او تصرفی کردند و او را هدایت کردند. اگر کسی یک ذره لیاقت و شایستگی در وجودش داشته باشد، خدا این طوری توسط امام، او را هدایت می‌کند. حتی اگر مثل آن مرد شامی، به امام(ع) ناسزا بدهد.

• امام با تعامل و تصرفش در دل‌ها غوغا می‌کند. اگر یک امام معصوم بالای سر ما بود، وضع ما خیلی بهتر از اینها بود. به همین دلیل است که باید غصه بخوریم چرا امام بالای سر ما نیست. مگر کسی می‌تواند جای پدر و مادر را برای یک بچه پر کند؟ مگر عامل دیگری می‌تواند جای امام را برای ما پر کند؟ آقای بهجت(ره) می‌گفتند چرا ما غصه‌دار نیستیم از اینکه امام ما بالای سر ما نیست؟ مگر ما نمی‌دانیم امام چه خاصیت‌هایی دارد؟ مگر ما نمی‌دانیم امام چه آثار و برکاتی دارد؟

